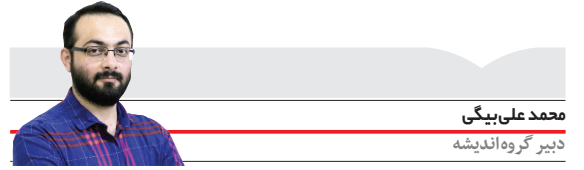


پنجاه سال پس از حسین وارث آدم

عاشورا، فلسفه تاریخ و پراکسیس اجتماعی

عاشوراشناسی شریعتی در گفت و گو با سید جواد میری

محمد علی بیگی
دبیر گروه اندیشه

متفکران مسلمان از جهات گوناگون به عاشورا و واقعه کربلا پرداخته‌اند. تفسیر و روایت شریعتی از قیام سیدالشهدا (ع) و واقعه کربلا شاید یکی از موثرترین و جنجال برانگیزترین تفاسیر باشد. به مناسبت پنجاهمین سالگرد کتابت و ایراد سخنرانی «حسین وارث آدم» با دکتر سید جواد میری عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پیرامون آن گفت و گو کرده‌ایم.

۱۱۱

وجه تشخیص روایت شریعتی از ماجرای کربلا در کجا باید جست و جو کنیم؟

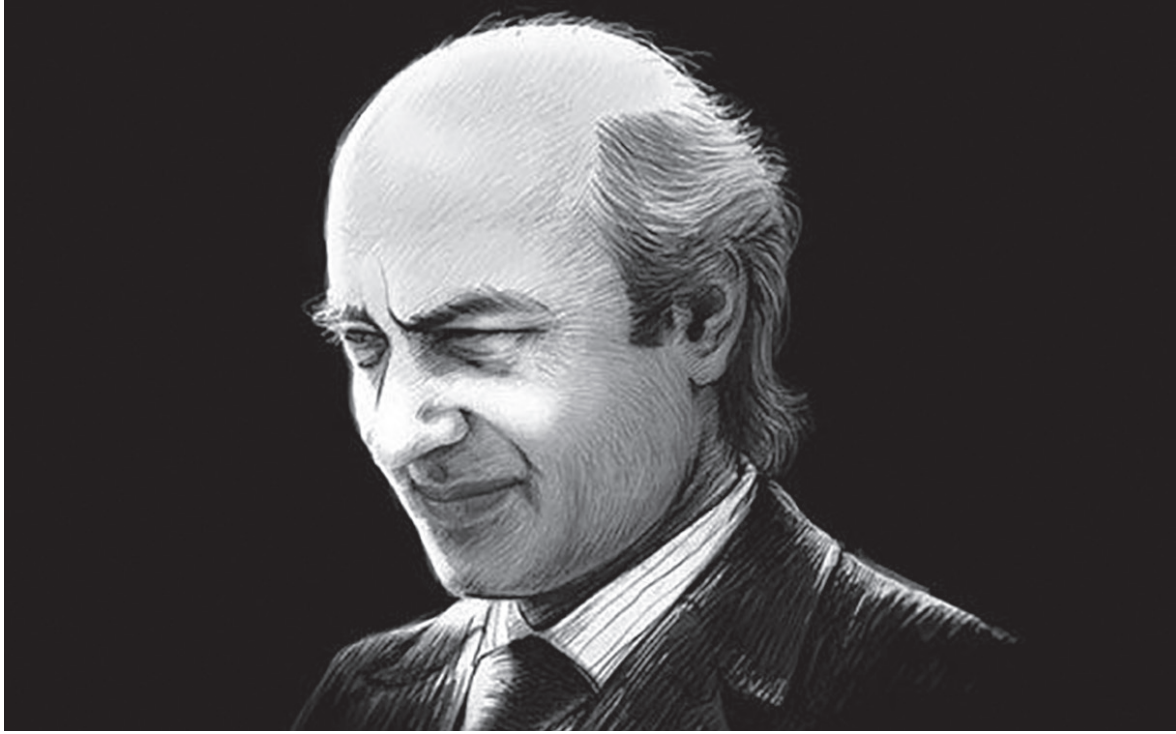
برخلاف آنچه در ذهن عموم است، شریعتی کتابی درمورد عاشورا ننوشته ولی از شریعتی کتابی وجود دارد که عنوان «حسین وارث آدم» را به آن داده‌اند، ولی واقع امر این است که این یک متنی در جلد ۱۹ مجموعه آثار شریعتی است که امسال پنجاهمین سالگرد نوشتن آن است. عاشورای سال ۴۹ شریعتی این متن را می‌نویسد ولی بعدها در همین راستا مطالبی از شریعتی را کنار هم می‌گذارند که مجموعه آن کتابی با عنوان «حسین وارث آدم» می‌شود که البته کنار هم قرار گرفتن این دستنوشته‌های پراکنده و گردآوردن و حفظ آن از آن زمان، به‌نظر من خودش کار مهمی بوده است. در دوران پهلوی که دوران سختی برای شریعتی و کسانی که به‌دنبال یک نوع مبارزه سیاسی و براندازی نظام پهلوی بودند و بعد آغاز انقلاب و... اینکه اینها گم نشده است کار مهمی بوده ولی امروز که ما ۵۰ سال از آن زمان فاصله گرفته‌ایم وقتی با این متن مواجه می‌شویم اگر به صورت همین کتاب بخواهیم آن را ببینیم، ممکن است دچار نوعی کج‌تفسیری از روایت شریعتی بشویم. به همین خاطر شاید بهتر این باشد که چنین نظامی که دفتر تدوین آثار شریعتی در نظر گرفته را رعایت نکنیم و مطلب را به صورت کتاب تقریر نکنیم تا از روایت کلان شریعتی دور نشویم.

خود شریعتی وقتی درمورد عاشورا صحبت می‌کند، آیا چشم‌اندازی دارد و آیا روایت او مبانی خاصی دارد؟

شما به نکته‌ای اشاره کردید که به‌نظرم نکته خوبی است و آن اینکه برخی از منظر کلامی به این موضوع نگاه کرده‌اند برخی از منظر عرفانی و... واقع امر این است که عاشورا بسیار تفسیرپذیر است و قدرت درونی و بن‌مایه درونی آن رخداد با قدری غنی است که می‌تواند از مناظر مختلف و چشم‌اندازهای مختلف مورد تفسیرپذیری قرار گیرد و این -به‌نظرم من- نقطه ضعف یا یک چیز منفی نیست. خود رخداد عاشورا بن‌مایه‌های قوی تفسیرپذیری دارد و چون [بزرگ است] شاخ و برگ‌هایی گرفته که جنبه‌های اساطیری هم پیدا کرده است. هر واقعه تاریخی که در مرز اسطوره و تاریخ قرار بگیرد، با ناخودآگاه جمعی بشری می‌تواند یک الفت و نسبتی پیدا کند و به‌مثابه یک منبع لیرال انرژی و تفاسیر گوناگون واقع شود. به‌نظرم من این امر بسیار مهمی است که در خود رخداد عاشورا وجود دارد. شریعتی ۳ رویکرد یا ۳ برداشت از عاشورا را مطرح می‌کند که ۲ مورد را کنار می‌گذارد و آنها را قبول ندارد و آنها را نوعی تحریف و خوانش سوم را خوانش اصیل می‌داند. او می‌گوید یک برداشت این است که در ایام سوگواری مجانب حسین (ع) را می‌گویند و به‌گونه‌ای عظمت حسین (ع) و کار او را آنقدر پایین می‌آورند و حرکت امام را چنان منقطع از بستر تاریخی خود و از بستر فلسفه تاریخی که حرکت عاشورا بر آن مبتنی است تهی می‌کنند که نمی‌توانم با این نوع نگاه خودم را همساز کنم. عین کلام شریعتی در صفحه ۲۹ این است که می‌گوید: «گفتم بروم به مجلس روضه‌ای، از همین روضه‌ها که همه جا هست و صدایش از هر کوچه و خانه امشب بلند است. دیدم، ایمان و تعصب من به عظمت حسین و کار حسین بیش از آن است که بتوانم آن همه تحقیرها را بشنوم و تحمل کنم.» این نگاه برآمده از یک نوع عادت‌واره فرهنگی است. اینکه ۱۰ روز محرم همه عزاداری می‌کنیم و آن‌شاء‌الله همه ماجور خواهیم بود و پس از آن همه چیز تمام می‌شود و هر کس به‌دنبال کار خود می‌ورد. شریعتی می‌گوید این نوع نگاه، برداشتی نیست که ما بتوانیم عظمت حرکت عاشورا را [ضمن آن] بفهمیم.

دومین نگاه، نگاه رایج یا غالب است که شریعتی می‌گوید: «شب عاشورا بود شهر یکپارچه روضه بود و خانه یکپارچه سکوت و درد، چه می‌توانستم کرد؟ از خودم توانستم منصرف شوم، از روضه توانستم منصرف شوم، اما چگونه می‌توانستم خود را از عاشورا منصرف کنم؟» خوانش‌های رایج از جمله خوانش‌های کلامی یا فقهی و... که سوالاتی از این قبیل دارد: آیا امام حسین برای امر به معروف قیام کرد؟ آیا امام از ترس جاننش گریخت؟ آیا امام می‌دانست بناست شهید شود؟ آیا امام به واقعه عاشورا علم داشت؟ نگاه سومی که شریعتی به‌دنبال آن است نه با خوانش‌های رایج در جامعه مثل خوانش عرفانی، خوانش کلامی و... همخوانی دارد و نه با برداشت‌های فرهنگی که می‌گوید در روضه شرکت کنیم و اشکی بریزیم. شریعتی می‌گوید من نگاه سوم را از زیارت وارث الهام گرفته‌ام و اصلا اشتباه است که حرکت امام حسین (ع) را صرفا در محرم سال ۶۱ ببینیم. ما باید بحث را در یک بستر وسیع‌تری طرح کنیم. او به داستان یا اسطوره هابیل و قابیل اشاره می‌کند و می‌گوید اتفاقا به‌نظرم می‌رسد وقتی تاریخ شروع می‌شود آدم به‌مثابه نوع انسان یا آن انسان حقیقی وارد پروسه تاریخ می‌شود از همان ابتدا دوگانه‌ای ایجاد می‌شود «جنگ میان دو جبهه، دو قطب، قطب خدا و قطب ابلیس، همیشه و همه‌جا درگیر است. یک نبرد پیوسته همیشگی و همه‌جایی، از آدم یعنی از آغاز نوع بشر تا آخر تاریخ یعنی تحقق عدالت جهانی و پیروزی قطعی مردم و آزادی و خدایپرستی و نابودی کلی استبداد سیاسی و استثمار اقتصادی و استثمار مذهبی.»

می‌گوید این دوگانه و دو صدف همیشه و همه‌جا در طول تاریخ روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند و این اشتباه است که ما فکر کنیم حرکت عاشورا یک حرکت استثنایی بوده و یک دفعه در کربلا و یا از مکه و مدینه شروع شده است. چرا اینطور نیست؟ برا اینکه در خود زیارت وارث در ابتدا امام حسین را وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و... می‌داند. شریعتی می‌گوید این



که ما در یک سو هابیل را داریم تا اینکه به حسین (ع) برسد و در سوی دیگر قابیل را داریم تا اینکه به یزید برسیم. خود شریعتی می‌گوید در این بین فرعون‌ها و نمودها و کسری‌ها و قیصرها و... که «هر یک سمبل ذهنی از این دو حقیقت عینی، انعکاس واقعیت بشری جهان: «الله-ابلیس» در جهان: اهورا-اهریمن! جنگ حسینی-یزیدی، سایه‌اش بر آسمان: پرومته-ژئوس!»

شریعتی عاشورا را در یک فضای وسیع تاریخ بشری مطرح می‌کند. عاشورا به‌مثابه سمبلی است که جریان را نمایندگی می‌کند. آن جریان از انسان ماندن دفاع می‌کند. در نگاه شریعتی «تاریخ همچون جامعه، همچون خود انسان، یک واقعیت متضاد است، جمع ضدین است و در طول این جریان پلیدی‌ها و جنایت‌ها و بهره‌کشی‌ها و جهالت‌ها که بنی‌آدم را به مسخ شدن و تجزیه می‌کشاند، جریانی نیز هست، با به‌پای آن که می‌کوشد تا از انسان ماندن دفاع کند، تا توده‌های آدمی را نگذارد که میش شوند، تا با گرگ‌های درنده و روباه‌های فریبنده و موش‌های رابنده جهاد و اجتهاد کند، بشریت واحد، آدمیت واحد، اینچنین دو شقه می‌شود و اینچنین در بستر تاریخ جریان می‌یابد.» جهاد و اجتهاد برای این لازم است که انسان از انسان شدن خودش دفاع کند.

وقتی ما حسین وارث آدم را می‌خوانیم و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم می‌بینیم که نوع نگاه شریعتی فقط یک نگاه معطوف به گذشته نیست که مثلا یک اتفاقی در یک گذشته‌ای رخ داده باشد و ما برای اتفاقی که در گذشته رخ داده سوگواری کنیم. جالب است که در همان مقاله «حسین وارث آدم» در یک جا به یک تحریف بزرگ اشاره می‌کند و حتی می‌گوید این بزرگ‌ترین نفاق تاریخ و هولناک‌ترین دروغی است که در زندگی بنی‌آدم ساخته شده است. او می‌گوید: «باز از شگفتی تکان خوردم. این تاریخ است، تاریخ آدم تا حسین است و سرگذشت آن در رود متخاصم که یکی بودند سپس دو تا شدند... و اکنون حسین شهید «نفاق بزرگ» است و «اغفال بزرگ» یا نه، تاریخ وراثت حسین نیست، جغرافیای سرزمین حسین است، بین‌النهرین. چه تصادف شگفتی.»

او می‌گوید اتفاقی که در تاریخ افتاده این است که حرکت عاشورا که قرار بوده انسان از انسان بودنش دفاع کند و انسان را به سمت تکامل ببرد و آن حرکت تکاملی که از آدم (ع) شروع شد تا محمد (ص) و از محمد (ص) تا حسین (ع) و از حسین (ع) تا آخرالزمان، خود این حرکت و این پارادایم به‌دست ملام و مترف و... دوباره حرکت عاشورا تحریف شده است و کار به‌جایی رسیده که حرکت عاشورا به‌جای آنکه در خدمت نجات مردم و تکامل انسان باشد و جامعه را مجهز به کتاب و میزان و آهن کند و حکمت، آگاهی و روشنایی و حقیقت‌یابی دهد و جامعه به این سمت برود که قسط داشته باشد یعنی در آن عدل و برابری طبقاتی و نژادی و مادی و معنوی باشد، اینها همه به‌حاشیه‌رفته و دیواره و باز در ذیل مفهوم عاشورا و حرکت عاشورا دچار استبداد سیاسی استثمار اقتصادی و استثمار مذهبی شده‌ایم. آنها از چه چیزی استفاده می‌کنند؟ به نحو سمبلیک می‌گوید خلاصه تاریخ بشر را می‌توان

حتی به این طریق طرح کرد: «تبدیل بچه‌های آدم که جانشین خدا و امانت‌دار ویژه خدا در طبیعت است به چهار جانور: گرگ و روباه و موش و میش و آن سه همدست و هم‌داستان. سه شریک همیشگی و سرما به شان و پشم و شیر و پوست گوشت و دنبه و پوست این چهارمی‌ها که اغنام خدایند و آن سه هرکدام صاحب امتیاز نمایندگی یا خویشاوندی یا خداست و چه چنین جریانی نمی‌تواند جریان متضادی در تاریخ نداشته باشد، که



تاریخ همچون جامعه، همچون خود انسان، یک واقعیت متضاد است. این است که وقتی درمورد نگاه شریعتی به عاشورا یا به حرکت عاشورا صحبت می‌کنیم یک نقطه کانونی در آن وجود دارد و آن این است که حرکت عاشورا یا حرکت سیدالشهدا (ع) را به‌صورت منفک و مجزا نبینیم، بلکه یک منظومه باید دید. این منظومه در سال ۶۱ هجری هم به پایان نرسیده است بلکه در هر لحظه و در هر کجا اتفاقا این رخداد روی می‌دهد. هر کسی به‌اندازه خودش یعنی مستوایی که قرار گرفته است به‌نوعی با این حرکت عاشورا، یا با این جهت‌گیری تاریخی روبه‌رو است، در نسبت با قدرت، در نسبت با ثروت، در نسبت با ایدئولوژی‌های زمانه چه رویکردی دارد؟ چه زیستی دارد؟ چگونه خودش را در میان این نسبت‌ها تعریف می‌کند و موضوع می‌گیرد؟ به‌عبارت دیگر داستان عاشورا داستان هابیلیان تاریخ است و بر این اساس نوعی فلسفه تاریخ است که شریعتی آن را ترسیم می‌کند. در سخن شما هم بود. تفاوت سخن شریعتی با آنچه ماقبل او در باب عاشورا در کار بوده، این است که هیچ‌گاه عاشورا به این صورت در تاریخ تشیع صورت‌بندی نظری و تئوریک نشده بود و یکی از چالش‌های بزرگ بعد از شریعتی هم این بوده که نقدهایی که بر شریعتی وارد شده، من جمله اینکه مسائل کلامی را نمی‌دانسته اسلام‌شناسی‌اش ضعیف بوده یا تاریخ اسلام را به‌درستی نمی‌دانسته، اینها هیچ‌کدام متوجه نقطه اساسی -که شریعتی روی آن دست گذاشته بود نیست- و آن این است که شریعتی درمورد تاریخ نظریه دارد و از منظر فلسفه تاریخ و از آن منظره فلسفی به تاریخ و جریان تطورات و تحولات بشری نگاه می‌کند. با ترسیم این جریان کلی باید حرکت عاشورا در کجا ببینیم. بحث صرفا اعتقادی نیست پیش از آنکه اعتقادی باشد فلسفه و نظریه و نظریه‌ها تئوریک در کار است. داستان عاشورا یک داستان نیست و روایتی است که کل تاریخ بشر را می‌توانیم براساس آن مورد بازبینی قرار دهیم.

آیا این دوگانه دیدن تاریخ ما را محدود نمی‌کند؟ یعنی خود این دوگانه‌ها -به قول جامعه‌شناس هابیلر- اپوزیشن آیا این دو توتالی‌ها ذیل نگاه مدرن و برآمده از نوع فلسفه تاریخ ما بعد عصر روشنگری نیست؟ آیا شریعتی خودش از نوع فلسفه تاریخ ما بعد عصر روشنگری

گرچه شریعتی از یک سو نوع نگاه اروپامدارانه را نقد می‌کند و به چالش می‌کشد، ولی وقتی خودش تاریخ بشر یا تاریخ تشیع را بازخوانی می‌کند، به‌نظرم می‌آید خودش هم دچار این دوگانه می‌شود که یک طرف حق است و یک طرف باطل، یک طرف هابیلیان هستند و یک طرف قابیلیان. هیچ نقطه خاکستری هم وجود ندارد. در استعاره مشهوری که به کار می‌برد، شما یا حسینی هستید یا یزیدی، مگر اینکه کار زبنی کنید. این استعاره را چگونه باید فهمید؟ چگونه باید صورت‌بندی کرد؟ این البته خودش هم جای تحقیق بیشتر در متنی شریعتی دارد و نه بر اساس مشهوراتی که از شریعتی در نظر داریم، ولی واقع امر این است که شریعتی وقتی به مساله عاشورا نگاه می‌کند، مساله عاشورا را مجزا و منفک نمی‌بیند، بلکه همان گونه که در خود فلسفه تشیع است، امامت را در امتداد نبوت می‌بیند. این باعث می‌شود او از روشنفکری یک تفسیر الهیاتی بدهد؛ یعنی روشنفکران را در همان مقامی قرار می‌دهد که علمای امت را قرار داده‌اند العلماء ورثه الانبیاء. همان طور که امامت در امتداد نبوت است و نبوت هم از آدم شروع می‌شود تا می‌رسد به رسول خدا (ص) و پس از آن به سلسله امامان علیهم‌السلام می‌رسد و سپس به علما. علما کسانی‌اند که دارای نوعی خودآگاهی‌اند؛ یعنی دارای حکمت هستند و حکمت را به مردم تعلیم می‌دهند، یعنی آگاهی و روشنایی و حقیقت‌یابی و حکمت را به مردم یاد می‌دهند برای تحقق قسط. قسط را هم در معنایی وسیع می‌بیند و می‌گوید عدل و برابری طبقاتی و نژادی و مادی و معنوی. شریعتی می‌آید و در این مستوا عاشورا را مطرح می‌کند، به‌گونه‌ای خود خوانش شریعتی از مساله عاشورا، ذیل همان مفهوم نبوت و امامت و بعد از آن مفهوم علما قرار می‌گیرد. علما را روشنفکران می‌داند [روشنفکر با تعریف خودش] روشنفکرانی که دغدغه مردم را دارند. دغدغه دارند و می‌خواهند ناس را از سوساس خناس نجات دهند. روشنفکر می‌خواهد آنها را نجات دهد و این کاری است که هابیلیان در تاریخ کرده‌اند و باید بکنند. کاری که حسین (ع) کرد و باید علما به‌معنای روشنفکران خودآگاه که مردم را خانواده خدا و عیال الله می‌دانند انجام دهند و این از هابیل تا حسین (ع) امتداد یافته و بعد از آن هم ادامه خواهد داشت و در برابرش هم قابیلیان در تاریخ بودند و هستند که تلاش می‌کنند انسانیت را دوشقه کنند و زندگی اجتماعی انسان را بر روی تضاد قرار دهند.

حسب قول مرحوم شهید مطهری آیا شریعتی متأثر از مارکسیسم نبوده و آیا این فلسفه تاریخ را می‌توان به اسلام نسبت داد؟

در همان سخنرانی یا نوشته حسین وارث آدم، شریعتی به مساله مالکیت اشاره می‌کند؛ یعنی بحث هابیل و قابیل را ذیل مساله مالکیت طرح می‌کند، ولی آیا واقعا هر جا ما بحث از مالکیت کردیم به این معناست که ما مارکسیست هستیم؟ و آیا غیرمارکسیست‌ها به مالکیت توجه نمی‌کنند؟ این جای بحث دارد که آیا واقعا شریعتی نگاه مارکسیستی داشته یا نه. شاید بشود گفت شریعتی متأثر از خوانش‌های چپ و سوسیالیست‌های خدایپرست یا سوسیالیست‌های مسیحی فرانسه و آلمان بوده و در همان جا هم اشاره می‌کند که «نظام زندگی، مالکیت و خودپرستی و مال پرستی و دزدی و افزون‌طلبی و فقر و خیانت و طبقات و اشرافیت و بیگانگی و دشمنی و شرک و مرزبندی و نژادپرستی و قومیت و جنگ و حاکمیت و لذت‌پرستی و هوس‌بازی و فساد و خدعه و زور و ظلم و مذهب خواب و اغفال و تمکین و تخدیر و رضا و تسلیم و جبر و فساد و ظلم و جور و شلاق و شکنجه و قتل‌عام و استبداد و استعمار و استثمار و استثمار و استکبار.» دائما این دوگانه یا محکومیت ناس و حاکمیت خناس را در فلسفه تاریخ برجسته می‌کند؛ یعنی فلسفه تاریخ شریعتی دائما بر روی دوگانه‌ها شکل گرفته و به‌نظرم من این جای نقد دارد، یعنی می‌توان نقد کرد که خود علنی شریعتی هم متأثر از نوع نگاه اروپامدارانه هست یا نه و اشارات بنیادینی وجود دارد که متأثر هست، گرچه تلاش می‌کند عبور کند، ولی در جاهایی هم به‌نظر می‌آید اسیر این دوگانه‌ها شده است.

